

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب امروز بحسب نقل مصادف هست با سالروز شهادت مولایمان حضرت حمزه سید الشهداء رضوان الله تعالی علیه. این روایت مبارکه‌ای که جناب آقای عزیزی از کافی شریف نقل فرموده‌اند و مذکر ما شدند که اطهار ادبی نسبت به آن بزرگوار داشته باشیم. در این روایت «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلمُ... أَمَّا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ عِلْمٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ» هر چه انبیاء و مرسلین سابق داشته‌اند همه‌ی آن‌ها را پیامبر معظم به ارث برده و آن‌ها را دارد و قهراً مع الاضافات کثیره‌ای که از عقول ما خارج است بعد می‌فرماید که آن جناب کَانَ نقل فرموده‌اند که «عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ حَمْرُهُ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ» سه مدال افتخار در قائمه‌ی عرش برای این بزرگوار نگاشته شده است یکی این‌که اسدالله. این بزرگوار شیر در راه خداست. چه‌طور شیر بی‌باک است متهور است از دشمن هراسی ندارد و در راه رسیدن به هدف خودش مجّد هست این حمزه هم همین‌طور است. در راه مرضات الهی سر از پا نمی‌شناسد و مانند شیر در راه مرضات الهی گام برمی‌دارد. که توی عمل هم خب دیده شد که آن بزرگوار همین‌جور بود. و هم‌چنین اسد رسول، همین ویژگی را هم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آلّه و سلم دارند. این هم مدال دوم، مدال سوم و سید الشهداء؛ آقای شهیدان عالم، که البته روشن هست که مقصود غیر از سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب آن بزرگوار. اما نسبت به سایر شهدا، غیر از شهدایی که معصوم هستند، ائمه‌ی هدی علیهم السلام و سید الشهداء ارواحنا فداه و اصحاب و یاران با وفای ایشان، ایشان سید شهدای عالم هست. این هم افتخار سومی است که این بزرگوار دارد.

از خدای متعال تقاضا می‌کنیم دعا می‌کنیم که همه‌ی ما ان شاءالله از کسانی باشیم که نسبت به مرضات خدای متعال و موالیان بزرگوارمان، پیامبر عظیم الشان و آل مطهر ایشان لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه ان شاءالله همین‌جور باشیم سر از پا نشناسیم در راه این‌که آن‌چه که مرضات آن‌ها هست خواسته‌ی آن‌ها هست اهداف آن‌ها هست ان شاءالله دنبال کنیم. و هم‌چنین در پایان ان شاءالله عمر ما با شهادت در راه خودش ان شاءالله پایان ببذیرد که هو الفوز العظیم ان شاءالله تعالی.

من ظاهراً چند ماه پیش بود که یک کنگره‌ای بود راجع به حمزه سید الشهداء سلام‌الله علیه که دعوت کردند و من لحظات آخر آن شد که شرکت کنم در آن کنگره، بعد کتاب‌هایی راجع به ایشان نوشته شده بود یک کتابی بود آن‌جا جناب آقای استادی فرمودند این بهترین کتابی است که راجع به جناب حمزه نوشته شده است. با تَتَبُّع و تَأَمُّل و تعمق که حالا فعلاً من آن کتاب به دستم نرسیده ایشان تعریف می‌کردند که کتاب جامع و خوبی است ان شاء الله رزقکم الله و ائانا جميعاً.

خب بحث در صورت ثانیه بود که فضولی برای خود مالک فروخته است ولی مسبوق به نهی بوده. خب ادله‌ای که تا به حال بررسی کردیم نتیجه این شد که قول اول از مواقف اربعه‌ای که اصحاب گفتیم در این مسئله دارند آن موقف اول که صحت این بیع باشد بعد لحوق الاجازه اقوی الاقوال هست. و فرمایش شیخنا الاستاد هم در ابتغاء الفضيلة که ایشان موقف سوم را تفصیل دادند که آن نهی تارةً مفادش عدم نفوذ است. یعنی می‌گوید این کار را نکن که مقصودش این است که اگر هم این کار را کردی من اجازه نخواهم داد. اگر این جور باشد ایشان فرمودند لعلَّ الأصح بطلان است. و این‌که دیگر با لحوق اجازه هم تصحیح نمی‌شود.

اما اگر نه مجرد نهی است، می‌گوید این کار را نکن، اما نمی‌خواهد بگوید اگر کردی من امضاء نخواهم کرد آن را. این نه، فقط نهی می‌کند. این‌جا فرمودند که درست است. برای فرمایش ایشان بحسب آن ادله‌ای که بررسی شد ظاهراً فرقی بین صورتین نباشد. اطلاقات ادله که «أَوْقُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، 1) بود که گفتیم به آن تمسک کردیم برای صحت، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) اگر اطلاق داشته باشد. البته «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» کتاب یعنی آن‌که در قرآن شریف است اطلاق ندارد. همین‌طور که محقق رشتی فرموده، مرحوم امام رضوان‌الله علیهما فرمودند و بعضی بزرگان دیگر آن آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» در مقام بیان خصوصیات نیست. در مقام جواب آن شبهه‌ای است که دیگران در باب بیع داشتند که می‌گفتند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» بیع هم مثل رباست. ربا سودآور است بیع هم سود آورد است چه فرقی می‌کند؟ خدای متعال جواب داد که خدا آن را حلال کرده و این را حرام کرده. شما اگر بنده‌ی خدا هستی، خدا آن را حلال کرده و این را حرام کرده. حالا در مقام این نیست که کجا حلال کرده و کجا حرام کرده. اصل یک جواب اجمالی، که شما اگر بنده‌ی خدا هستید خب جواب آن همین است. که این جوابی است که خدا به آن‌ها داده امروز هم ما باید این جواب را بدهیم. خیلی از آن‌هایی که یک حرف‌های نامربوط می‌زنند باید گفت که احل‌الله این را و حرّم آن را. اگر تو عبد هستی خدا را قبول داری به علم و به حکمت و به رحمت و به دل‌سوزی و به همه‌ی صفات جمال و کمال، دیگر لمّ و لما نداریم. عبد در مقابل خدای متعال لمّ و لما ندارد. بله اگر بخواهد سؤالاتش از این باب باشد که می‌خواهد یک حکمت‌هایی را بفهمد، نه این‌که اگر حکمت را فهمیدم قبول می‌کنم و اگر نفهمیدم قبول نمی‌کنم. مثل بعضی‌ها می‌گویم چرا حجاب را مراعات نمی‌کنی؟ می‌گوید هنوز حل نشده مسئله‌ی حجاب برای من. خب تو عبد نیستی. تو بنده‌ی خدا نیستی. حل شده یا حل نشده یعنی چی؟ یک وقت می‌گویی که نمی‌دانم خدا فرموده یا نه؟ خب یک حرفی. اما حل نشده برای من در مقابل خدا معنا ندارد. «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (انبیاء، 23) از خدای متعال که سؤال نمی‌شود که چرا فلان چیز را حلال کردی و چرا فلان چیز را حرام کردی؟ از خدا نمی‌شود سؤال کرد. این دلیل بر این است که ایمان ضعیف است. بندگی نسبت به خدا ضعیف است.

س: اگر تتمه‌ی قول آن‌ها باشد چی؟ احل‌الله و حرّم الربا، تتمه‌ی قول خود آن‌ها باشد.

یعنی ذیل شبهه باشد. آن موقع دیگر هیچ دلالتی ندارد یا از باب امضاء و این‌ها، چون ردی نیامده.

ج: **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** و **حَرَّمَ الرِّبَا**، آن‌ها هم در مقام بیان حالا نیستند که... تازه آن‌ها هم باشند حرف آن‌ها که حجت نیست.

س: می‌دانم می‌خواهم بگویم اگر باشد؟؟؟ اگر تتمه‌ی شبهه باشد.

ج: یعنی «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» آن؟

س: چون دو تا قول هست در این آیه. بعضی‌ها می‌گویند این تتمه‌ی شبهه است.

ج: بله حالا اگر کسی این جور بگوید این تکرار است. یعنی این جوری شما می‌فرمایید باشد «**إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**» بیع مثل ربا هست آن وقت پس چرا «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ حَرَّمَ الرِّبَا**»؟ یا **أَحَلَّ** الله البیع. ولی اگر بگوییم نه سؤال همان بوده «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» فرمایش خدای متعال هست که می‌فرماید «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا**» این خدا این کار را کرده.

فلذاست که این آیه‌ی شریفه، این بزرگان و لو این‌که در معاملات این آیه رایج هست که در این مقامات می‌گویند که خب اطلاقات «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» را داریم چه داریم این غلط مشهوری است در واقع و «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» اطلاق ندارد ولی شبیه «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» همین جمله محقق اصفهانی یک روایتی را ذکر فرموده که در آن روایت «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» آمده و در آن‌جا ممکن است که بگوییم که این اطلاق دارد که آن کلام معصوم می‌شود دیگر، نه کلام الله که در قرآن است. «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» که آن‌جا هست.

ولی حالا «**تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**» را بحمدالله داریم «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» را داریم و اطلاقات دیگر که در روایات دیگر بیان شده است. به این‌ها ما تمسک کردیم خب این‌ها فرقی نیست. بین این‌که قبلاً حتی تصریح کرده باشد بگوید آقا این معامله را انجام نده اگر انجام هم دادی من امضاء نخواهم کرد اجازه نخواهم داد. ولی بعداً پشیمان شد. دید معامله‌ی شیرینی هست گفت بی‌خود گفتم که من اجازه نمی‌کنم یا این فضول رفت التماس کرد گفت آبروی من می‌رود گفت امضا کن، قبول کرد که امضاء بکند. خب چه اشکالی دارد؟ «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» چرا نگیرد؟ «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» چرا نگیرد این موارد را؟ و هم‌چنین آن روایاتی را که داشتیم مثل مثلاً صحیحی محمد بن قیس شاید آن والد حتی به فرزندش شاید گفته بوده که این کار را نکنی، اگر هم کردی، من اصلاً اجازه نخواهم کرد. و رفت مسافرت، وقتی که برگشت دید علی رغم این ... امام استفصال نفرمودند که تو چنین کاری کرده بودی یا نکرده بودی؟

بنابراین هم عمومات و هم بعض روایات خاصه‌ای که در مقام به آن‌ها استدلال کردیم فرقی بین صورتین در آن‌ها دیده نمی‌شود بنابراین ...

س: استاد ببخشید قبلاً فرموده بودید که؟؟؟ اجازه‌ی بعد از منع را فرمودید که؟؟؟

ج: بله اجازه‌ی بعد المنع، این‌جا که منعی نبوده بعد از بیع.

س: نه الان شما فرمودید که تصریح هم حتی کرده باشد.

ج: از قبل. بحث بر سر قبل هست.

س: ??? قابلیتش را از دست نمی‌دهد؟ که بعد از اجازه درست بشود؟

ج: نه ببینید چون هنوز که محقق نشده است. آیا این‌که گفته است من نافذ نخواهم کرد، امضاء نخواهم کرد اتفاقاً این عبارت به قول مرحوم امام در یک جایی شبیه این‌جا می‌گویند این دلیل بر این هست که یک چیزی تحقق دارد پیدا می‌کند در نظر او هم. می‌گوید من این را اجازه نخواهم کرد نه این‌که این حرف من در قبل باعث می‌شود که اصلاً عقدی در عالم اعتبار محقق نشود. نه، می‌گوید تنفیذ نخواهم کرد یعنی قبول. که بله با کار تو در عالم اعتبار عقلانی یک منشأی ایجاد می‌شود می‌گویند فروخته یا خریده یا اجازه داده. اجازه دادنی، خریدنی، فروختنی در عالم اعتبار این محقق می‌شود فلذا می‌گوید اگر بفروشی هم من تنفیذ نخواهم کرد. خب اگر سالبه‌ی به انتفاء موضوع است چیزی نیست معنا ندارد که بگویی تنفیذ نخواهم کرد. پس خود کلام آن هم دلیل این است که پس یک چیزی محقق شده، یک عقدی محقق شده یک بیعی محقق شده. اجازه‌ی محقق شده. نکاحی محقق شده. خب حالا بعداً می‌گوید که این‌که محقق شده درست است که ما قبلاً گفتیم که ما این را تنفیذ نخواهیم کرد. ولی حرف مرد که دو تاست نه یکی. آن وقت آن‌جوری گفتیم حالا دست از آن حرف قبل‌مان برمی‌داریم. حالا تنفیذ می‌کنیم چه اشکالی دارد؟

بنابراین آن موقف اخیر را هم که بعضی اصحاب داشتند که تردید بود و لا ادری بود و امثال ذلک بود خب بحسب ادله این لا ادری، نه ندری بحمدالله ببركة الادلة که این معامله درست است بنابراین از مواضع اربعه که اصحاب در این مسئله دارند موقف اول که صحت باشد مطلقاً هو الاقوی، بحسب ادله.

خب در مقابل این مطلب یک مطلب یا دو مطلب باقی مانده که قد یُستند به آن دو برای بطلان.

مطلب اول این است که قد یُقال به این‌که اُتفق الفقهاء بر این‌که اجازه‌ی بعد الرد لیس بنافذ. یعنی اگر عقدی محقق شد بعد تحقق العقد مالک اصیل متوجه شد و گفت رد کرد گفت نه قبول ندارم و تنفیذ نمی‌کنم اشتباه کردید که این کار را کردید و رد کرد. بعد از این‌که رد کرد صریحاً حالا پشیمان شد گفت نه، اجزئ، اُتفق الاصحاح بر این‌که این اجازه دیگر مفید نیست و موجب صحت عقد نمی‌شود. این اُتفق علیه الاصحاح. و شاید وجه آن‌ها این باشد دو تا وجه برای مسئله هست یک وجه این است که خب اجماع داریم این اجماع کاشف از قول معصوم علیهم السلام است که شارع دارد می‌فرماید که فایده‌ای ندارد. امرٌ تعبُدی قانونٌ شرعی تعبُدی. و وجه دیگر این است که ردع وزان آن وزان فسخ است. یعنی می‌گسلد آن عقد را. نابود می‌کند آن عقد را. کأن لم یکن می‌کند در عالم اعتبار. می‌گویند دیگر عقدی نیست. در عالم تعصّب که روشن است در عالم اعتبار هم وقتی کسی معامله را فسخ کرد خب می‌گویند که دیگر عقدی نیست. الان یک معامله‌ای شده متعاملین آمدند اقاله کردند پشیمان شد یکی از آن‌ها. به دیگری گفت بیا خب اقاله کردند خب دیگر معامله‌ای نیست. معنای اقاله این است که آن انشائی که بود آن منشأی که بود آن را از بین بردند. به هم زدند نابود کردند. گفتند که شما وقتی مالک اصیل می‌آید رد می‌کند یک معامله‌ای فضولی را، این رد حکمه حکم الفصل، یعنی دارد آن عقد قبلی را منفسخ می‌کند نابود می‌کند. وقتی نابود شد حالا دوباره می‌خواهد اجازه کند چی را اجازه می‌کند؟ چیزی که نیست. عقدی نیست که اجازه بکند. بنابراین این اجماع، اجماع از یک حکم تعبُدی نیست. این بر اساس این است که رد، عبد را، بیع را، اجازه را، هر چه بوده

این را از هم می‌گسلد، نابود می‌کند و وقتی که نابود شد اجازه متعلقی ندارد که به او تعلّق بگیرد. چه را می‌خواهی اجازه بکنی؟

س: محتمل المدرک است؟؟؟

ج: قهراً اگر این احتمال را دادیم بله می‌شود محتمل المدرک. حالا اگر ... دو احتمال است. حالا بگویم اصلاً فرض کنیم که مدرکی در مسئله نیست اجماع تعبدی است. یا این. یا وجه آن این است. این فرمایشی است که گفته می‌شود. که ان شاء الله بحث این در بحث اجازه ان شاء الله یأتی اباحت تفصیلی آن.

حالا در ما نحن فيه این جوری گفته شده فرموده شده است که این آقای که قبل از انعقاد این معامله نهی کرده و منع کرده خب این نهی و منع او که نابود نشده همین طور هست. وقتی این معامله انجام می‌شود این جور نیست که تا این معامله انجام می‌شود مع او بلا فصلی بین آن معامله و کار این آقای اصیل فاصله‌ای نشود قهراً آنّاً مایی، لحظه مایی، می‌شنود مثلاً، می‌گویند آقا این خانه شما را فروخت، ماشین شما را فروخت، خب می‌شنود بعد می‌گوید قبول ندارم بی‌خود کرده. خب بین این که خبردار می‌شود که او این کار را کرده با این که قبلاً هم نهی کرده بود تا رد می‌کند پس آنّاً ما به تفصیل قول شیخ اعظم آنّاً ما آن رد قبلی وجود دارد. آنّاً ما وجود دارد چون تعقل ندارد که بگویم تا متوجه شد مع التوجه فسخ هم هست. نه توجه پیدا می‌کند و تصمیم می‌گیرد رد می‌کند یا می‌گوید قبول ندارم. تأکید می‌کند آن را.

پس بنابراین نتیجه این می‌شود که

س:؟؟؟

ج: اجازه می‌کند. ولی فوراً که اجازه نمی‌کند یک آنّاً مایی می‌گذارد اجازه می‌کند. پس بنابراین آن نهی قبلی بعد الانعقاد آنّاً ما وجود دارد. وقتی آنّاً ما وجود دارد این اجازه که می‌خواهد بکند می‌شود اجازه‌ی بعد از رد. و ما گفتیم که اجماع داریم بر این که اجازه‌ی بعد از رد لا ینفذ.

س: آنّاً ما بعد از عقد وجود دارد یا بعد از خبردار شدن؟

ج: اگر بعد العقد باشد که خیلی خوب است اگر فاصله هم شده باشد خیلی بهتر.

س: حاج آقا انشاء آن قبل از در عقد؟؟؟ اما این که ما بگویم بعد از عقد آن انشاء هم چنان باقی هست نمی‌شود چنین حرفی زد. فقط یک حقیقتی بوده غیر از آن منع انشائی است.

ج: این منع همین طور ادامه دارد دیگر. الان شما می‌گویید مثلاً فرض کنید منع کرده یک ماه بعدش، دو ماه بعدش رفت فروخت، نمی‌گویید که این مسبوق به منع است؟

س: مسبوقیت آن به منع بله، ولی این که آن منع آنّاً ما هست و لو آنّاً ما بعد از عقد هم موجود باشد خب این اگر گفتیم منع از قبیل انشاء هست آن انشاء قبل از عقد بوده. آن عقد انشائی نیست.

ج: بالاخره تا این که خبر به ایشان برسد آن معامله‌ای که فصول انجام داده، آیا در آن

زمان منع نبود؟

س: بعد از عقد حقیقتی به نام منع نیست.

ج: چرا نیست؟

س: انشاء منع قبل از عقد بوده.

ج: نه منع از این معامله بوده. این منع از این معامله همین طور در بستر زمان وجود دارد فلذا وقتی هم که می رود انجام می دهد چیزی را دارد انجام می دهد که منع روی آن هست ممنوع است. منهی است. این که این جوری نیست که قبل از انجام منهی باشد با انجام نهی از بین برود. حین انجام آن نهی است آن منع وجود دارد.

پس بنابراین گفته می شود که چون آنّا ما وجود دارد بنابراین این جا می شود صغرای آن کبری. آن کبری چه بود؟ این بود که اجازه ی بعد از رد نافذ نیست. این جا هم این اجازه می شود اجازه ی بعد الرّد. چون آن رد قبلی همین جور ادامه دارد تا بعد از این انشائی که فضول انجام داده و لو آنّا ما. یعنی تا فهمید آمد اجازه کرد آقای مالک اصیل. ولی این اجازه ی او مسلّم این جوری نیست که هیچ فاصله ای بین او و عقد نباشد.

س: این بستر حال است. دو تا بستر می شود یک بستر قبل از عقد، یکی بعد از عقد. ظهور انشاء این است که در بستری که خودش هست در آن انشاء منع حالا مثلاً مستقر بشود و ثابت بشود نه بیاید؟؟؟

ج: اجازه می گوید باید آن وقت باشد یا نهی را می گوید باید آن وقت باشد؟

س: منع، انشاء منع، در بستر قبل از عقد است. بعد از عقد یک بستر یک منع جداگانه می خواهد اگر بخواهد؟؟؟

ج: نه همان منع دیگر، تا اجازه ... ببینید تا دست از آن منع خودش بر ندارد منع باقی هست. فلذا حین معامله ای هم که آن فضول کرده آن منع باقی بوده.

س: خود عرف می گوید که این منع ممکن است که شکسته بشود بعد از عقد. خود عرف این طوری نگاه می کند.

ج: شکسته بشود؟

س:؟؟؟

ج: بله می شود شکسته بشود اما یا اجماع گفته و یا این که آن دلیلی که گفتیم که آن حالا رد که دارد می کند یعنی هیچ. این هیچ.

س:؟؟؟ منع مانع این عقد است یعنی این گره دیگر،؟؟؟ اگر منع قبلی آن باشد اصلاً نمی گذارد این گره تشکیل بشود.

ج: چرا؟

س:؟؟؟ یعنی اصلاً این منعی که این؟؟؟ این نهی اصلاً نمی گذارد این گره؟؟؟

ج: چرا نمی‌گذارد؟ این گره دارد ... فلذا این منهی است دیگر. یعنی به نظر حضرت‌عالی وقتی که نهی می‌کنند باعث می‌شود که اصلاً آن منهی در عالم نشود تحقق پیدا نکند؟ یا تحقق پیدا می‌کند ولی منهی است؟ اگر فرمایش شما باشد پس این گناه نکرده اگر شارع بفرماید این معامله را نکن، ما برویم انجام بدهیم شما می‌گویید که گناهی انجام ندادم، چون این نهی شارع باعث می‌شود که معامله‌ای از من سر نزنند. نه معامله که سر می‌زند همین معامله‌ای که دارد سر می‌زند می‌گوید نکن، می‌گوید این را انجام نده.

س: ??? در رد ??? ابرازش اعتبار ندارد؟

ج: چرا ابراز می‌کند.

س: نه خب بعد از معامله که ابراز نکرده.

ج: نه همان ابراز قبلی هست. همان که باقی هست. ببینید دیگر در مقام وقتی آمد دیگر لازم نیست که دائم بگوید نکن نکن نکن، وقتی گفت نکن، تا برنگردد آن نکن باقی هست.

س: ???

ج: نه قدر متیقن آن که هست یک آنّا ما هست. حالا ممکن است که بیشتر باشد. دیگر حداقل آنّا ما که آن باقی هست حالا ممکن است که بیشتر باشد. ممکن است که ده روز باشد.

س: ??? همان زمانی که آنّا ما هست ???

ج: نمی‌شود آنّا ما آن‌جوری.

س: دارد می‌بیند که معامله را دارد محقق می‌کند.

ج: دارد می‌بیند ولی تا بیاید بگوید ارّ، یک فعل است دیگر. یک آنّا مایی هست.

خب این یک فرمایش که مرحوم شیخ اعظم قدس سره دارند.

س: ??? ولی رد که نکرده موقعی که رد کرد بله این گره عقد را می‌گوییم آقا این از بین برده اگر هم پذیرفتیم که خب.

ج: این اول کلام شما را متوجه نشدم. یک خرده گوش‌های من هم خراب شده اوضاع آن.

س: فضول که می‌آید بیع را فضولۀ انجام می‌دهد ایجاب و قبول را می‌کند. دارد کار فضولی انجام می‌دهد دیگر.

ج: بله.

س: آن نهی‌ای هم که از سوی آن اصیل دارد انجام می‌شود هنوز آن گره‌ای را که آقای فضول انجام داده را نیامده بپذیرد یا آن را رد نکند بنابراین تا وقتی که رد نکرده این معلق است. روی هواست. وصل به این آقای اصیل نشده. پس بنابراین این نهی‌ای که این‌جا هست نمی‌تواند مانع بشود برای از بین بردن آن عقدی که فضول آمده ???

ج: ببینید حرف این آقایان این است که رد بعد الانشاء چه می‌شود؟ مانع می‌شود. حالا یا بالتعبد بالاجماع یا به واسطه‌ی آن بیانی که رد بعد التحقق موجب انفساخ عقد می‌شود.

س: عقد را خود اصیل ایجاد نکرده که بگوید؟؟؟

ج: نه درست است فضولی ایجاد کرده.

س:؟؟؟

ج: ندارد ولی حرف این‌ها این است که وقتی اصیل آمد گفت که قبول ندارم این قبول ندارم اصیل معنای آن به هم زدن آن معامله است. آن عقد است. حرف این‌ها این است. حالا بعداً آن شاءالله توی بحث رد و اجازه‌ی بعد الرد مباحث مفصل آن می‌آید. اگر شما این را قبول کردید. گفتید که بله رد اصیل معنای آن به هم زدن معامله است. نه این‌که معامله را به هم نمی‌زنند جلوی نفوذش را می‌گیرد نه. رد اصلاً کارش گسستن عقد است و از بین بردن عقد است. اگر ما این را قبول کردیم. حالا یا به اجماع، یا به این‌که گفتیم که اصلاً حقیقت رد این است. اجماع نمی‌خواهد. اصلاً واقعیت رد غیر از این چیزی نیست. بنابراین چون واقعیت رد غیر از این چیزی نیست موضوعی برای اجازه باقی نمی‌ماند.

حالا اگر این‌جوری گفتیم شیخ اعظم چه می‌فرماید؟ می‌فرماید که خب این نهی باقی است بعد الانشاء آن طرف. این نهی‌ای که باقی هست پس بنابراین آن انشاء را یا غیر نافذ می‌کند. اگر استناد ما به آن اجماع تعبدی باشد یا می‌گسلد اگر به آن دلیل انکاء کرده باشیم. پس بنابراین این دیگر قابلیت اجازه ندارد. چون دیگر چیزی وجود ندارد. این ...

س:؟؟؟ ماهیت منع و رد را دارند یکی می‌کنند مرحوم شیخ؟

ج: بله.

س: این که می‌گویند منع استمرار پیدا می‌کند این مصداق؟؟؟

ج: چون رد بعد هم چی هست؟

س: واقعاً این‌جوری هست؟ ماهیت این دو تا یکی هست؟ منع توی آن خوابیده که؟؟؟ ولی رد نه؟؟؟

ج: خب حالا این اصل فرمایشی که فرموده شده. تا ببینیم آیا این تمام است یا تمام نیست.

س: طرف مقابل رد اجازه هست درست است؟

ج: بله.

س: اجازه و رد.

ج: بله.

س: اگر تقابل این‌ها تقابل رد و اجازه است همان‌طور که اجازه بعد از تحقق فعلش می‌گویند اجازه. اگر کسی قبل از تحقق فعل بگوید به این نمی‌گویند اجازه، می‌گویند اذن.

فلذا رد هم همیشه بعد از تحقق فعل است منع هست که قبل از تحقق فعل است. و موضوع اجماع اجازه‌ی بعد الرد است و اگر رد طرف تقابلیش اجازه شد همان‌طور که اجازه باید حتماً بعد از عقد باشد رد هم باید بعد از تحقق عقد باشد فلذا بعد از تحقق عقد به آن رد نمی‌گویند. رد همیشه اگر اجازه باشد که؟؟؟ بعد تحقق عقد است رد هم که مقابل آن هست بعد از تحقق عقد هست این مسبوق بالمنع و النهی است نه مسبوق بالرد. و رد نمی‌شود اصلاً و لو این‌که بگوییم وجود دارد آن نهی، ولی کلمه‌ی واژگان رد همان‌طور که اجازه را به آن نمی‌گویند اگر قبلیش انشاء شده باشد مثلاً بگوید این کار را انجام بده. نمی‌گویند اجازه. می‌گویند اذن.

ج: بله حالا این مطلب خواهد آمد ان شاءالله.

این یک بیان بود. یک بیان دیگر محقق اصفهانی قدس سره در حاشیه دارند که من جای دیگری ندیدم حالا تفحص کاملی که نکردم ولی ... که احتمال می‌دهم که کلام شیخ را هم خواستند این‌جوری معنا کنند و آن این‌که استصحاب منع و رد ما داریم. ادعای اول این است که شیخ می‌فرمایند که وجداناً وقتی که مسئله را محاسبه می‌کنیم می‌بینیم که این تا بیع انجام شده که این‌جوری نیست که بلافاصله، عند تحقق آن، مع آن، این رد باشد و این اجازه محقق شده باشد پس بنابراین یک آنای مایی می‌گذرد آن منع قبلی استمرار پیدا می‌کند وقتی که استمرار پیدا کرد پس می‌شود این عقدی که بعد از تحقق آن یک ردی آمده پس مشمول آن قانون می‌شود. که گفته اجازه‌ی بعد از رد به درد نمی‌خورد.

محقق اصفهانی بیان آخری را افاده فرمودند. ایشان فرمودند که استصحاب داریم که آیا این رد باقی هست؟ این منع باقی است؟ نیست؟ استصحاب بقاء می‌کنیم می‌گوییم تا قبل از این‌که این اجازه از آن صادر بشود و مالک اصیل بگوید اجزئ، همین مالکی که قبلاً رد کرده بوده قبل از بیع. استصحاب می‌کنیم بقاء آن ردش را، آن منعش را، وقتی که استصحاب کردیم پس بنابراین این معامله می‌شود معامله‌ای که رد شده تعیداً به حکم استصحاب.

س: عدم رضایت را استصحاب می‌کنند؟

ج: نه رد، چون منع کرده. حالا شما باید آن منع را آن نهی را، چون مسئله‌ی ما این است دیگر. که منع و رد است.

این فرمایشی است که در این‌جا گفته شده است. قائلین به صحت که قهراً این استدلال، استدلال می‌شود برای کسانی که قول دوم را قائل هستند آن‌هایی که می‌گفتند اصلاً این معامله باطل است و قابل صحت نیست با اجازه هم درست نمی‌شود دلیل مهم آن‌ها همین است. و به اضافه‌ی این‌که می‌گفتند ادله‌ی عمومات و اطلاقات و این‌ها همه قصور دارند این‌جا را شامل نمی‌شود.

در پاسخ به این مطلب قائلین به قول اول این‌جور جواب دادند گفتند همین مطلبی که در ذهن بعضی از اعزه هم آمد فرمودند که رد با نهی تفاوت می‌کند. رد انشاء است. انشاء به هم زدن است. خب آن چیزی که قبلاً بود آن نفس نهی بود. نکن، انجام نده. اما نمی‌گوید که این منفسخ است. من فسخ کردم. این‌ها را که نمی‌گوید. نفس نهی است. مثل چی؟ مثل مکاسب محرمة که ما در مکاسب محرمة داریم دو قسم هست مکاسب محرمة، بعضی از مکاسب‌ها محرم است و باطل است مثل ربا، معاملات ربوی این هم حرام است

و هم باطل است. کسی بیاید مثلاً فرض کنید که پنج کیلو برنج فرض کنید که متوسط را بفروشد به دو کیلو برنج عالی تارمی نمی‌دانم کذا، باطل است و حرام است.

س: مازادش؟

ج: نه اصلاً این معامله حرام است. این در مقابل آن باطل است. یعنی نقل و انتقال انجام نمی‌شود.

یعنی این پنج کیلو منتقل به آن کسی که دو کیلو را دارد می‌دهد نمی‌شود آن دو کیلو هم منتقل به این آقا نمی‌شود. علاوه بر این که منتقل نمی‌شود فعل حرام هم انجام داده. اما یک جاهایی است که فقط کار حرام انجام داده مکاسب محرمه است. کار حرام انجام داده اما از نظر حکم وضعی نقل و انتقال حاصل می‌شود. مثل معامله‌ی عند النداء. «وَدَّرُوا الْبَيْعَ» (جمعه، 9) «إِذَا تُدِئَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ دَرُّوا الْبَيْعَ» خب این‌جا این معامله را که انجام می‌دهد فقط کار حرام کرده اما این نقل و انتقال حاصل می‌شود.

پس این‌جوری نیست که نهی معنای آن این باشد که این معامله منفسخ است موجود نیست و عقدی محقق نشده است. بنابراین در این‌جا درست است که این نهی کرده بوده و منع کرده بوده اما این منع و نهی معنای آن انشاء فسخ معامله نیست.

س: محکی هر دوی آن‌ها یکی است. هم منع و هم رد محکی هر دوی آن‌ها عدم رضایت به این معامله است. این محکی، این عدم رضایت؟؟؟

ج: ما رضایت نمی‌خواهیم. ما معامله‌ای می‌خواهیم که رضای معاملی داشته باشد. رضایت قلبی را اصلاً نمی‌خواهیم. مثل کجا؟ مثل کسی که از روی اضطرار می‌رود اعراضاً اشیاء خودش را می‌خواهد بفروشد. اشک از چشمش جاری می‌شود ماشینش را می‌فروشد برای چی؟ خدای ناکرده بیماری دارد چیزی دارد به این ماشین هم خیلی نیازی ندارد یا خانه‌اش را می‌فروشد. خب آن‌جا اضطرار دارد رضایت نفسی ندارد اما رضای معاملی دارد. و ما در بیع بیش‌تر از رضای معاملی نمی‌خواهیم در معاملات. فلذا بیع مضطر را می‌گوییم صحیح است. بله بیع مکره را شارع فرموده نه. اما بیع مضطر صحیح است. یک کسی شمشیر بالای سر کسی بگیرد بگوید بفروش این‌هایی که تو ... آن‌جا شارع فرموده که این معامله نافذ نیست.

س:؟؟؟ عدم رضایت دلالت

ج: نه گفتیم که عدم رضایت معنای آن منع نیست معنای آن رد نیست. دو مقام است دیگر، آن باید انشاء کند خودش را. یک کسی ممکن است بگوید که من راضی به این کار نیستم اصلاً نمی‌خواهم این کار را بکنم. ولی بناء من هم نیست برای این‌که رد بکنم. بناء من نیست که بگویم. روی یک جهاتی. آن نه، آن نمی‌گوید خودش نمی‌کند می‌گوید از ...

این‌جا هم همین‌جور است آن کاری که از این مالک اصیل سر زده است این بوده که نهی کرده منع کرده اما معامله را که به هم نزده بود. انشاء فسخ که نکرده. آن موقع هم که انشاء فسخ نمی‌توانست بکند. چون چیزی نبوده که. یعنی قبل از معامله که نمی‌تواند بگوید که من فسخ کردم. مثل این‌که کسی قبل از این‌که ازدواج کند بگوید طلاق دادم مرأه‌ای را. مرأه‌ای هنوز نداری، زوجیتی نیست که طلاق بدهی.

پس آن منع و رد قبل، آن که فسخ معامله نیست. آن یک نهی است. بعد از معامله هم فرضاً که نهی باشد آنّا ما که شما می‌فرمایید یا استصحاباً که محقق اصفهانی می‌فرماید فرض کنید باشد خب باز هم که این رد معامله نمی‌شود فسخ معامله نمی‌شود. بنابراین معامله موجود است. این عقد در اعتبار عقلانی موجود است. حالا که موجود است این وجودش هم تا آخر الآباد هست حالا ممکن است که کسی یک معامله‌ای را انجام داده باشد پنجاه سال از آن بگذرد. آن فروشنده بیاید بگوید من پنجاه سال پیش به شما فروختم ولی خواهش می‌کنم که معامله را به هم بزنید. مستحب هست که ما این کار را بکنیم. اقاله می‌کنیم. یعنی چی؟ یعنی این عقد توی اعتبار عقلاء پنجاه سال است که همین جور هست. فلذا الان چکار می‌کنند؟ می‌گویند خب فسخت. چی را فسخت؟ همین که توی اعتبار هست. همین عقدی که در اعتبار عقلانی وجود دارد.

بنابراین جواب این است که چون آن نهی و آن منع، این انشاء رد نیست و امری است غیر از انشاء رد، بنابراین معامله موجود است و این لا بأس به.

اما اجماع هم اگر مدرک باشد اجماع، اجماع مدرکی است قدر متیقن است اطلاق که ندارد دلیل لَبّی هست و این دلیل لَبّی را بخواهیم بگوییم این جا هم که آنّا ما بوده است این جا را هم این اجماع می‌گیرد یا این که بخواهیم استصحاب بکنیم این هم تمام نیست.

خب پس بنابراین فتحصّل مما ذکرنا در مسئله‌ی ثانیه این است که هفت؛ صحت است و دلیل مانع هم که همین دلیلی بود که عرض کردیم تمام نیست فلذاست که ... علاوه بر این که آن کبرای اجازه‌ی بعد از رد هم، این نافذ نیست. ان شاء الله یأتی که اقوی این است که اجازه‌ی بعد از رد هم نافذ هست بنابر فرمایش عده‌ای از اساتید و بزرگان که بحث آن خواهد آمد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.